



{ ۳۷ } پس، آدم کلماتی را از پروردگارش خوب دریافت. پس، خداوند توبه او را پذیرفت. چه خداوند بسی پذیرای توبه و مهربان است.

{ ۳۸ } گفتیم: فرود آید از آن همگی. پس، شما را هدایتی از جانب من برآستی خواهد آمد. پس، کسانی که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی بر آنها است و نه اندوه مستمری.

{ ۳۹ } و آنها که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند یاران آتش‌اند و در آن جاودان‌اند.

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾

قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾

### شرح لغات

تلقى: روی آوردن، فرا گرفتن، خوب دریافتن.

کلمات، جمع «کلمه»، لفظی است که دارای معنا باشد. از «کلم» به معنای جرح است. چون کلمه از جهت معنی، اثر و انفعالی در نفس می‌گذارد.

تاب «إليه» به سوی او بازگشت و توبه کرد، «علیه» به او عطف توجه کرد و توبه اش را پذیرفت.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

خوف: ترس و نگرانی از پیشامد.

حزن: اندوه به آنچه از دست رفته.

آیه: نشانه، نمونه، عبارتی از قرآن.

در همان هنگام هبوط، یا پس از آن که آدم در جهان بی قرار و زندگی سراسر تنازع عالم طبیعت و زمین، قرارگاه می‌جست، کلماتی را از جانب پروردگارش دریافت، یا کلمات او را دریافت. (به قرائت نصب «آدم» و رفع «کلمات») تا از



هبوط نهایی بازش داشت یا از هبوطگاه برترش آورد و به سوی صعودش کشاند. این کلمات چه بوده یا چیست؟ در آیه، «کلمات» مطلق ذکر شده است و از جمع آیه می‌توانیم تا اندازه‌ای چگونگی کلمات را بشناسیم: از «تلقی» درمی‌یابیم که منظور، لفظ یا نوشته نیست که آدم آن را شنیده یا دیده باشد، بلکه معنا و حقیقتی بوده که عقل و ادراک آدم آن را دریافته و روی دلش را به سوی پروردگارش (ربّه) گردانده است. کلماتی که خود ربط رشته ربوبیت پروردگار با سازمان معنوی آدم بوده و با او تناسب مخصوصی داشته تا آنکه او را از هبوط نهایی به سوی «رب» کشانده است: «فتاب علیه». پس این کلمات مناسب و مخصوص فطرت و عقل پیامبری آدم بوده (برای توبه و دریافت هرکس، کلماتی فراخور استعداد اوست که با ترکیب صوت و حروف یا صورت‌های وجودی، از راه چشم و گوش، در درون و دل جای می‌گیرد و او را به سوی گوینده و پدیدآورنده کلمات می‌گرداند و به او می‌پیوندد). در چشم چنین بینشی، عالم با پدیده‌های گوناگونش چون کتاب گشوده‌ای است که از حروف و کلماتش مقصود و صفات نویسنده هویدا است:

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است<sup>۱</sup>

چون کلماتی از این کتاب در جان نشیند (تلقى شود)، دریا بنده را از جاذبه‌های گوناگون و دشمنی‌ها برهاند و با فکر و اراده گوینده یا نویسنده پیوند دهد؛ چنان که هر شنونده و خواننده‌ای روح گوینده [و نویسنده] را درمی‌یابد و در میان آن کتاب و نوشته‌ها کلماتی با راز درون گوینده [یا نویسنده] دمسازش می‌سازد، چه بسا در این کلمات، یکسره از خود بی‌خود و با روح گوینده متحد می‌شود. هر چه ربوبیت کلام بیشتر و مبدأ آن برتر باشد، وی را بالاتر می‌برد. با این یگانگی ضمیر گوینده و دریا بنده، ضمیر فعل «تاب» می‌تواند هم به «ربّه» و هم به «آدم» نسبت داده شود و

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، مثنوی، «قاعده در تشبیه کتاب آفرینش به کتاب وحی»، بیت ۱.



«تاب» به معنای همان برگشت و توبه باشد، نه پذیرش؛ یعنی ربوبیتی که در کلمات ظهور کرد و با ضمیر آدم متحد شد! از جهت نسبت به آدم، «علی» برای «مصاحبه» و ضمیر راجع به «رَبِّ» است: ربوبیتِ رَبِّ در کلمات رخ نشان داد، کلمات در ضمیر (درون) و اندیشهٔ آدم درآمد. پس با همراهی آن، آدم به سوی رَبِّ برگشت و توبه کرد.

«وَهُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ»: آن رَبِّ بس توبه پذیر و مهربان است؛ یا آدمِ متحد با رَبِّ توبه کار است. [و این هر دو معنی موجه است] زیرا وزن «فَعَالٌ» برای مبالغه و کار و پیشه می‌آید، مانند بَرَّاز، خَبَّاز، عَطَّار. پس همان سان که آیه خبر از پیوستگی رَبِّ و کلمات و آدم می‌دهد، فعل و ضمیر و وصف آخر آیه هم می‌تواند پیوسته و راجع به رَبِّ و آدم باشد. این کلمات منشأ توبه و تحول و ربوبیت آدم و پیوسته با ضمیر او بوده است. این حقیقت و چگونگی کلماتی است که از آیه می‌فهمیم. آنچه در روایات آمده بیان مصداق تام این کلمات ربوبی است: کلمهٔ توحید، تسبیح، استغفار، رسالت، ولایت. این کلمات، از جهت و وضع روحی دریابنده، وضوح، خفا و چگونگی یکسان نیست.<sup>۱</sup>

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا». این امر از هر جهت تأکید و تکرار امر «اهبطوا» اوّل نیست، زیرا این مقام جای تکرار و تأکید نیست و جمله‌های پس از این دو امر «اهبطوا» هم دو گونه هبوط را می‌رساند. بدین جهت، مفسّرین<sup>۲</sup> گفته‌اند که هبوط اوّل به یک جا (آسمان اوّل) یا در یک حال (عداوت و دشمنی) یا برای یک دسته

۱. یعنی کلمات یاد شده در بالا که در روایات به عنوان کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت، اگرچه هر یک از آن‌ها می‌تواند مصداقی و نمونه‌ای کامل، در حالات و موارد گوناگون، برای هرکسی، در زمانی و حالاتی مخصوص باشد، لیکن با توجه به وضع روحی آدم در آن موقعیت معلوم نیست که کدام یک از آن کلمات متناسب با او بوده است و کدام یک آشکارتر یا پنهان‌تر است و چگونه آن‌ها را دریافت کرده است.

۲. الطبرسی، مجمع البیان، همان، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴.



(آدم، حوّا و شیطان)؛ و هبوط دوم به جای دیگر (زمین) و حال دیگر (پس از عداوت) و برای دسته دیگر (ذُرّیه) است. امر به هبوط پس از این، درباره بنی اسرائیل نیز آمده است: چون این قوم بیابانگرد از زندگی باز، فطری و بی مزاحمت بیابان و زیر سایه هدایت پیمبران سر باز زدند و درخواست تنوع غذا و بهره‌ها کردند (که برای آن‌ها یک نوع نزدیکی به شجره بود) دستور هبوط به آن‌ها داده شد: ﴿اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ...﴾<sup>۱</sup>. گویا این هبوط یک مرتبه و صورت دیگری از همان هبوط آدم است.

بنابراین، هبوط تحول از وضع و زندگی برتر به محیط پست‌تر است، نه از جایی به جای دیگر. پس هبوط را درجات یا مراتبی است که به حسب سازمان معنوی هبوط‌کننده دو مرتبه متمایز دارد و هر یک [از آن دو] هم مراتبی دارد: گزیدگان و پیمبرانی چون آدم، در همان مرتبه نخست راه صعود را با «تلقی کلمات» پیش می‌گیرند و توبه می‌کنند؛ برای عموم، هدایت و دستگیری هادیان، راه برگشت را باز و روشن می‌کند. این آیات آشکارا می‌رساند که داستان آفرینش، خلافت، بهشت و هبوط آدم حقایق نوعی و عمومی است که قرآن در یک فرد گزیده آن را متمثل کرده است.<sup>۲</sup> و نخستین «اهبطوا»، که با ضمیر جمع آمده با آنکه ضمیرهای پیش از آن به صورت فعل تشبیه ذکر شده، اشاره به هبوط عمومی و شرکت همه در علل نفسانی و مقدمات این هبوط است و چون انجام دادن هر امر و فرمانی اختیاری است، پس همه با اختیار و اراده این راه را پیش می‌گیرند. اگر اجبار و قهر بود، باید «اهبطناهم»

۱. در شهری فرود آید زیرا که آنچه را درخواست کردید دارید، و مهر خواری بر آنان زده شد. البقرة (۲)، ۶۱.

۲. یعنی همه آنچه این آیات درباره آفرینش آدم، گفتگوی با فرشتگان، سجده فرشتگان، خودداری ابلیس از سجده بر آدم، جایگزیدن در بهشت نخستین و مطالب بعد تا هبوط آدم به وضعی پست‌تر گفته، همه نمادی از یک حقیقت است برای نوع آدم یعنی همه انسان‌ها چنین وضعیت و مراحل را داشته‌اند و دارند و خداوند آدم نخستین و همسرش را به عنوان مثال بیان کرده است.





گفته شود؛ در سوره «اعراف»، در آغاز، خلقت آدم را به صورت جمع آورده: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾.<sup>۱</sup> ولی [در این آیات سوره بقره] هبوط دوم با «جمیعاً» ذکر شده است: همگی، نه جمعاً [به معنای] با هم.

«فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى» تأکید «يَأْتَيْنَنَّ» با شرط «أَمَّا» اعلام می‌کند که آمدن هادیان به حسب قانون خلقت و لازمه حکمت حتمی و برای تدارک هبوط است؛ ولی تأثیر هدایت آنان بسته به استعداد و فراگرفتن و هشیاری هبوط کنندگان است که اگر پیروی از هدایت هادیان کردند از هبوط رسته‌اند. نشانه این رستگاری این است که نه خوفی برای آن‌هاست و نه حزن پیوسته‌ای: خوف، که نگرانی از آینده است، با جمله اسمیه نفی شده، یعنی هیچ‌گونه خوفی نیست. حزن، که اندوه برگزیده است، با جمله فعلیه آمده: اندوهی که اثر هبوط و از دست دادن زندگی، نعمت‌ها، سرمایه‌ها و موقعیت‌های گذشته بوده جبران می‌شود و نمی‌پاید: زندگی سراسر اضطراب آدمی در این جهان، پیوسته در میان خوف و حزن است. گویا آدمی پدیده حباب مانندی است که در میان موج‌های اندوه و نگرانی به سر می‌برد و پیوسته برای رستن از میان همین موج‌هاست که دست و پامی زند. آنچه می‌تواند وی را ثابت و دلخوش بدارد، همین پیروی از نورهای هدایت است تا به ساحل نجات یا صعودگاه نخستینش رساند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در این دو آیه، دستور هبوط و پیش بینی و وعده صعود با فاصله و مشروط است: «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم». معلوم می‌شود که هبوط کنندگان سه گروه‌اند: گروهی که در آغاز و اوان هبوط، «کلمات» آن‌ها را درمی‌یابد و از هبوط و سقوط نهایی بازشان می‌دارد. اینان صاحبان فطرت و عقل‌های نیرومندی هستند که خود بدون واسطه

۱. «و بی‌گمان شما را آفریده‌ایم. سپس شما را صورت‌گری کرده‌ایم. آنگاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید». الاعراف (۷)، ۱۱.



حقیقی را درمی یابند و از کتاب درخشان عالم کلماتی را درک می کنند. در اصطلاح علمی، این ها را «مستکفی بذات»: (مستمد از نیرو و سرمایه های ذاتی خود)<sup>۱</sup> می نامند. گروه دوم: آن کسانی که با به کار بردن استعداد ذاتی و عقل حق جوی خود، نور هدایت را می یابند و با کمک رهبران حق، راه صعود و نجات از هبوط گاه سراسر ترس و اندوه را پیش می گیرند و با هدایت مطلق: «هدی» به هدایت مخصوص و مضاف می گرایند: «هدای». <sup>۲</sup> پیمبران که فراگیرندگان و ترجمان کلمات رب و کتاب خلقت اند و با قدرت عقلی خود راه صعود و بهشت را می پیمایند و با راهنمایی و تذکر و تشریح قوانین و حدود و اعلام نتایج اعمال، دیگران را از درماندگی و انس گرفتن و سوختن و ساختن در این سقوط گاه تاریک می رهانند. نفوس مستعد و فطرت های آماده، همین که چشمشان به نور هدایت باز شود، آرامش و اطمینانی در خود می یابند؛ چون این پیروی درست انجام گرفت و کامل شد، اثر و نشانه اش اطمینان کامل و رفع نگرانی و اندوه است: «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». دلخوشی و امید به آینده و راه و روش مستقیم این گونه پیروی، اندک اندک جای اندوه بر زیان ها و مصائب گذشته را پرمی کند. چشم گشودن به نور هدایت و پیروی از آن برای کسانی است که تاریکی های هبوط گاه چشم عقل و فطرتشان را کور نکرده و شرایط محیط تربیت، استعداد هدایت را در نفوس آنان از میان نبرده است. در میان هدایت یافتگان، کسانی که پیروی کامل کنند تا خوف و حزن از نفوس و محیطشان رخت بریندد اندک اندک؛ بدین جهت تأثیر هدایت و رفع خوف و حزن هر دو مشروط آمده: «إِذَا» و «مَنْ»، موصوله متضمن

۱. خودبسنده یا خواستار یاری جستن از نیروهای درونی خویش مانند عقل و درک و اراده.

۲. ن. ک. به آیه ۳۸ سوره بقره.



معنای شرط است.<sup>۱</sup>

در سوره «التین»، سازمان نخستین و قویم آدمی و آخرین مرتبه هبوط، و استثنایی بودن برتر - آیدگان را که برمی گردند و راه صعود را پیش می گیرند، با تعبیر دیگری فرموده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ . ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ . إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾<sup>۲</sup>.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» . آنهایی که در «اسفل السافلین»: (پست ترین غرایز و شهوات حیوانی)، قرار گزیدند و کافر شدند، چشم عقل را نگشودند و در تاریکی اوهام به سر بردند، چنان که از نور آیات رمیدند و آن‌ها را تکذیب کردند، این‌ها ملازم و خوی گرفته با آتش و در آن جاویدان اند. از آیه چنین می فهمیم که کفر، اگر به حد تکذیب و جهل مرکب نرسد، کافران جاویدان در آتش نمی باشند و امید نجات برای آن‌ها هست. و آن‌ها که در بند و سلسله شهوات میخکوب شده اند و چشم عقلشان از دیدن رشته های انوار آیات ناتوان گشته و فطرت نخستین آن‌ها واژگون گردیده و به این آتش خوی گرفته اند جاویدان خواهند ماند.

آیات و نشانه های حق همان هدایت موعود است: از جهت نسبت به خالق و نشانه او بودن، گوناگون و پراکنده اند: «آیاتنا». از جهت نسبت به خلق و تأثیر در هدایت، یک حقیقت جامع است: «هدی...». جمله «أصحاب النار» مشعر بر این

۱. إِمَّا یعنی اگر و مَن یعنی هرکسی که هدایت را بپذیرد، نداشتن ترس و اندوه به شرطی است که هدایت را بپذیرد. گروه سوم - که مؤلف بزرگوار از آنان نام نبرده - کسانی هستند که از هدایت پروردگار رویگردان شده، چشم های خود را بر روی آن بسته اند و در نتیجه در همان وضع پست هبوط گاه حیوانی مانده اند: وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...

۲. «بی گمان ما انسان را در نیکوترین پیکره بندی آفریده ایم. سپس او را از همه فروتران فروتر برگردانیده ایم، مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پس ایشان را مزدی بی پایان [یا بی منت] است». التین (۹۵)، ۴-۶.



است که جهنم و آتش آن، باطن و سرّ همین هبوط و اسفل سافلین است و هدایت مانند پلی بر این آتش است که رهروان را از آن می‌گذرانند. آیات آغاز خلقت و اطوار و اسرار نفسانی، علل هبوط، راه صعود و پایان زندگی آدمی تا اینجا به پایان می‌رسد:

این آیات با بیانات اعجاز‌آمیزی، اسرار مرموز و به هم پیچیده این پدیده خلقت را از هم می‌گشاید و مقام والای [آدمی] را در برابر چشمش می‌نمایاند و وطن و مقام نخستین را به یادش می‌آورد؛ از نزدیکی به موارد لغزش و موجبات واماندن در سقوط گاه آگاهش می‌سازد، تا عقل و استعدادهای خود را در راه خیر و کمال به کار اندازد و خود را برای بازگشت و پرش به عالم قدس بهشت آماده گرداند. این آیات بیان حقیقتی است که می‌تواند آدم را بلند همت، حق دوست، صلاح اندیش و نیرومند گرداند و دست و زبان حقگویی و خدمتگزاری او را به کار اندازد و جهان را سایه بهشت و امنیت سازد.

در برابر پندارهای دانشمندانمادی که گوهر آدم را در خلال زمین و از استخوان‌ها و اسکلت‌های پوسیده جانوران و ددان جستجو می‌کنند و او را از همان جانوران می‌شمارند و غرایز میراثی درندگان را ملازم جدانشدنی از او می‌دانند، نتیجه این پندار بی پایه، جز دژخویی، درندگی، جنگ‌افروزی و آدمخواری نخواهد بود، چنان که می‌نگریم!

در هشت سوره قرآن کریم اسرار خلقت آدم آمده است: بقره، آل عمران، اعراف، حجر، بنی اسرائیل، کهف، طه، ص. در آیات سوره «بقره» جامع‌تر و کامل‌تر از همه بیان شده است. در سوره‌های دیگر با تعبیرات مخصوص و مناسب با آیات، قسمتی و رویی و جهتی از این حقیقت نمایانده شده است.

هبوط آدم با دشمنی آغاز گردید. آدم، با عقل و اراده و اختیار، در میان دشمنی و





کشمکش نیروهای خیر و شر و صلاح و فساد قرار گرفت. این نیروها از باطن و نفس آدمی تا محیط زندگی و اجتماع آشکار شده است. در میان این دشمنی‌ها و کشمکش‌های قوا، عهود فطرت و موطن اصلی فراموش می‌شود؛ پیمبران را خداوند برانگیخت تا عهود فطرت و نعمات فراموش شده را به یاد آرند و با تذکر و برهان، استعدادها را برانگیزند و خردها را به نظام خلقت و آیات ربوبیت متوجه گردانند.<sup>۱</sup>

از اینجا قرآن داستان تاریخی بنی اسرائیل را به یاد می‌آورد. آن قسمتی از تاریخ بنی اسرائیل در این آیات آمده که همان ظهور و تحقق عهدها و پیوندها، اسرار هبوط و صعود (انحطاط و ترقی) این امت است: همان امتی که پیمبران بزرگ پدران آنها بودند و از میان آنها برخاستند و در میان دنیای شرک و کفر و دشمنی و خوف، مردمی را به یاد خدا انداختند و جامعه‌ای بر پایه توحید ساختند و قوانینی از جانب خدا تشریح کردند...

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام سرّ بعثت پیمبران را چنین بیان می‌کند. (مؤلف).

آیه‌الله طالقانی ترجمه جمله‌های زیر از خطبه اول نهج البلاغه را در متن آورده است. متن آن سخنان چنین است: «و اتر الیهم انبیاء لیستأدوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول و یزوههم آیات المقدره»، نهج البلاغه، خطبه ۱. منظور از عهود فطرت، پیمانها و تعهداتی است که پروردگار در دوران فطرت از نوع انسان گرفته است. انسان تعهد کرد که کسی، جز خدای یگانه را نپرستد و به پروردگاری نگیرد، لیکن هنگامی که از دوره فطرت بیرون آمد و به جهان طبیعت پا گذاشت و به زندگی پرداخت، آن عهد و پیمان‌ها را فراموش کرد و به پرستش غیرخدا و پیروی از شیطان و نادیده گرفتن نعمت‌های خدادادی خود مانند عقل و فکر و اختیار و اراده پرداخت.

خداوند می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس (۳۶)، ۶۰ و ۶۱): ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید که به راستی او برای شما دشمنی آشکار است؟ [و با شما عهد نبستم] که مرا بپرستید؟ این است راهی راست و پایدار. و اشاره امیرالمؤمنین علیه السلام هم به این آیه است: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟...» (الاعراف (۷)، ۱۷۲): و هنگامی که پروردگارت از پشت‌های فرزندان آدم از زاد و رودهایشان پیمان گرفت و خود آنان را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟...